

صفحه ۲۸۲ قرآن، سوره مبارکه اسراء را نگاه کنید. یک آیه‌ای در این میانه وجود دارد که خیلی رمزگشایی نشده است. برای اینکه می‌گوید مگر به چه درد می‌خورد این وسط؟ یا این آیه چه کاره است؟ چرا این جوری؟ در جریان ماجرای اسراء و معراج می‌آید سراغ بنی اسرائیل، و آن افساد «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» را می‌خواهد توضیح دهد که این‌ها دوبار فساد جدی می‌کنند در زمین و یک بلایی به سرشان می‌آید «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» باز دوباره، دفعه دوم. که انشاءالله ما الان در دفعه دومش قرار گرفته باشیم، که نشان دهد که یک سری «عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» این‌ها می‌روند در خانه‌ها و این‌ها را می‌کشند و می‌آورند بیرون، و بعدش دوباره در وعده دوم همینجوری که دیگر «وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» وارد مسجد الاقصی می‌شوند و کار را تمام می‌کنند.

خب این وعده‌های آخرالزمانی که در این آیات آمده، آیه ۳ در این میانه یک خطاب خیلی عجیبی است: «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» بعدش دوباره ادامه بحث، یعنی انگار این آیه یک جمله معترضه‌ایست این وسط که دارد حواس ما را به یک داستانی جلب می‌کند. که در بحث آخرالزمانی، ما یا ذریه خود نوح هستیم یا ذریه کسانی که با نوح بودند. همان هفتاد و چند نفر، نزدیک به ۸۰ نفری که با «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» آن قلیلی که در حقیقت با نوح در کشتی بوده «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» حواستان باشد نوح یک عبد شکوری بود. بعد دوباره داستان را ادامه می‌دهد، معلوم است. روال آیات را متوجه شدید؟ روال آیه به هم می‌خورد کان، با یک خطاب اینکه «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» اولاً عبد شکور، معنی‌اش این است که همه نعمت‌ها را کاملاً در مسیر آن نعمت استفاده می‌کند. اگر کسی غیر این کار را بکند عبد شکور نیست، نه اینکه جهنمی است، عبد شکور محسوب نمی‌شود. در روایات ما گفتند همان جوری که صبر را از ایوب یاد می‌گیرید، شکر را از نوح یاد بگیرید که خالصاً و مخلصاً همه نعمت و ظرفیت نعمت و کار خودش را جمع و جور کرده برای یک هدف. آن چه هدفی است؟ جریان حضرت نوح که در حقیقت ۱۴۰ آیه دارد، یک جنبه آخرالزمانی‌اش را که حضرت نوح یک پیغمبر آخرالزمانی است بیشتر از اینکه یک پیغمبر اول‌الزمانی باشد، یک پیغمبر آخرالزمانی است حضرت نوح. پیغمبر اولوالعزم، من قبلاً هم عرض کردم خدمتتان، تعریف پیغمبر اولوالعزم چیست؟ به جهت کلامی یک بحثی است برای خودش، که اولین‌اش حضرت نوح است که تصریح هم شده که «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» این ۵ بزرگوار که در حقیقت صاحبان کتاب و شریعت هستند، و ویژگی اولوالعزم بودن، ویژگی جهانی بودنشان است. باید مدل کارش در فاضل حضرت مهدی بگنجد تا بشود اولوالعزم. یعنی باید جهانی باشد و ارجاع به یک دعوت جهانی بدهد. اولوالعزم اصلاً تعریف‌اش همین است. باید صاحب شریعت باشد. صاحب شریعت بودن معنی‌اش این است که می‌خواهد یک کار جهانی انجام دهد.

خود حضرت نوح ذیل آن آیات «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ» آیه معروف ۲۱۳ سوره مبارکه بقره، که از غرر آیات مربوط به حوزه نبوت است. این «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ۚ وَآدَمُ مِنْهَا» یعنی این‌ها یک امت واحد گمراه بودند. هر وحدتی چیز خوبی نیست. آیا مومنین بودند؟ بله مومنین بودند ولی در باقالی‌ها! خود نوح هم همینطور بود، نوح در کوه بود، یعنی دیگر نبود. امت دست کی افتاده بود؟ امت دست نظام کفر و شرک افتاده بود و همه منتظر یک منجی بودند که بیاید. اولین منجی آمد با یک دعوت جهانی و یک غرق جهانی و یک فتنه جهانی، همه چیز آوردش جهانی. اولوالعزم یعنی اینکه می‌خواهد جهان را نجات بدهد. ما چه خواهیم چه نخواهیم در زمانی قرار گرفته‌ایم که دارای ویژگی‌هاییست. دقت کنید. ما ویژگی آخرزمان را اگر شناسیم به اشتباه می‌افتیم. ویژگی آخرالزمان، در پی پیغمبری هستیم که اولوالعزم است. مگر ما پیغمبر غیر اولوالعزم هم داریم؟ بله داریم. همین بار را آمدند، مثل این وزنه‌برداری‌ها هست که وزنه را بلند می‌کند بعد می‌اندازد. حضرت آدم همینجوری بود. وزنه را بلند کرد، با سه چراغ قرمز وزنه را انداخت، دارد «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِی وَلَمْ تَجِدْ لَهُ عَزْمًا» یعنی ما اهلش را گرفتیم و نتوانست، یعنی آمد وزنه را ببرد بالا، دید این وزنه کار او نیست. آن کار پیغمبر خدا نیست.

عزیزان دقت بکنند. ما در شرایطی قرار گرفتیم که باید کار بالاتر از حضرت آدم انجام بدهیم. اگر نکنیم چه می‌شود؟ اگر نکنید شما در آن پروژه آخرالزمانی نیستید. اگر کسی درس می‌خواند برای آن پروژه درست است. اگر کار اقتصادی می‌کند برای آن پروژه درست است. اگر دارد عبادت می‌کند، سلوک می‌کند برای آن پروژه درست است. این می‌شود عبد شکور، مثل نوح می‌شود. اگر غیر این می‌کند درست نیست. درست نیست یعنی عبد شکور نیست دیگر. یعنی موقعیت خودش را متوجه نشده که در کجای تاریخ ایستاده. این جای تاریخ، جایی است که موقعیت و لوکیشن وسط لحاف هم حذف شده. خوب دقت کنید. ما یک لوکیشنی داریم به نام وسط لحاف. این در زمان همه انبیاء، در همه جا معنی داشته است. که شما یک مکان را انتخاب کنید در موقعیت وسط لحاف، اینکه نه این طرف باشی، نه آن طرف باشی، به هر جهت خیلی خودت را به دردر نیندازی. یک زندگی طبیعی عادی، یا حالا جزو اعرابی که اعراب به تعبیر قرآن که جمع اعرابی است، که این‌ها کسانی هستند که «وَأَجْزُرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» این‌ها معارف نمی‌دانند، خط قرمز نمی‌دانند، آمریکا نمی‌دانند چیست. من کی هستم، تو کی هستی؟ آخرالزمان یعنی چی و... این چیزها را نمی‌دانند، آدم‌های لزوماً بدی هم نیستند. سلطان‌ش در سوره مبارکه توبه است. این‌ها گاهی اوقات «يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَواتٍ» مثلاً انفاق می‌کنند، «أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ» خدا هم تقرب دارند. بچه هیئتی هستند، هیئت می‌گیرند، ولی می‌گویند مثلاً می‌شود ما سلاحمان را زمین بگذاریم؟ این چه درگیری‌ایست که ما داریم؟ اصلاً بحث را نمی‌داند، یعنی در باغ بحث نیست.

(نه، آقای رئیس‌جمهور هم، حالا در اینجا من فعلاً حمل بر صحت می‌کنم که شخص دیگری به او می‌گوید که چه بگوید. یا به تعبیری که خود ایشان می‌فرمایند که من حرف زدن بلد نیستم که البته کسی که حرف زدن بلد نیست نباید حرف بزند، این یک قاعده‌ای است. قاعده عقلایی است.) نه داریم، مثلاً در علماء، ما علمای خیلی باسواد و خوش فکر داشتیم که منبر بلد نبودند بروند، بلد بودند بنویسند، تدریس کنند، حالا منبر نمی‌رفتند، لزومی ندارد آدمی که منبر بلد نیست حتماً برود منبر، آدمی که حرف زدن بلد نیست نباید حرف بزند، این قاعده عقلایی است، کاری که بلد نیست نباید بکند. من هنوز تلقی‌ام این است که ما با یک رئیس‌جمهور اعرابی مواجهیم! که من به یکی از مسئولین خیلی مهم نظام هم عرض کردم که ایشان با این تدابیری که دارد می‌کند طبق بیان قرآن «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ» ما را وارد پروسه بسیار پرهزینه‌ای خواهد کرد. گفت همینجوری است، گفتم خب شما یک کاری بکنید. یعنی خدا در شرایط آخرالزمانی کلاً نمی‌گذارد شما لای بکشید. اگر لای بکشید شما را با یک انتخاب بسیار سخت مواجه می‌کند. که حالا باید بروی آن انتخاب بسیار سخت را جواب بدهی. دیگر آنجا باید تعیین تکلیف کنی، نمی‌توانی بگویی (کی بود کی بود من نبودم) کلاً جریانات آخرالزمانی می‌رود به سمت تمحیص معروف و از بین رفتن موقعیت‌های وسط لحاف. خدا نمی‌گذارد.

من به آن بنده خدای مهم گفتم که بعداً ایشان نگویید من کار را در شرایطی تحویل گرفتم که خیلی اوضاع سخت بود. نه شما کاری کردید که انتخاب به شدت سخت شد و دودش رفت در چشم ملت و ملت با یک انتخاب بسیار سنگین مواجه شد. این به خاطر این است که سنت نمی‌گذارد این اتفاق بیفتد، نمی‌گذارد شما لای بکشید، این کنترل (All delete) غلط کردم، این سیستم اینجوری ندارد. حالا که تا اینجا آمدی باید دیگر انتخاب‌ها را درست انجام بدهی. اگر بخواهی انتخاب‌ها را با لای کشیدن انجام بدهی، بگویی من حاضرم سلاح زمین بگذارم کما اینکه قرآن گفته «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأُمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً» دشمن دنبال این است که تو همین را بگویی، بگویی من سلاح زمین می‌گذارم، که با یک یورش پدرت را دربیانورد «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأُمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً» دنبال همین است که شما «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَخَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا» بگویی من یک مرکز جهانی را می‌آورم با کسی صلح برقرار کند که اساساً به صورت سنتی، اینکه دعوای مرزی با افغانستان نیست، این دعوای آخرالزمانی اقوام برگزیده است. اصلاً دعوا حل نمی‌شود. این دعوا باید برود تا انتهایش. منتها یا ساده می‌رود تا انتهایش، یا با یک پیام قدرتمند می‌رود تا انتهایش. مثل جریان صلح حدیبیه که متأسفانه خیلی از تاریخ‌دان‌ها می‌گویند جریان فتح خیبر و فتح مکه نتیجه صلح حدیبیه است. این حرف کاملاً غلط است. نتیجه بیعت رضوان است. درست است بیعت رضوان در صلح حدیبیه بود ولی اینکه نتیجه کدامش است مهم است، نتیجه صلح نبوده. نتیجه حدیبیه نبوده. نتیجه این بود که عثمان وقتی رفت برای مذاکره،

چون فامیل این‌ها بود، شایعه شد که عثمان را کشتند. خب پیغمبر می‌داند که عثمان را نکشتند ولی همین صومعه قضیه بده است. یک بیعت کرد با این‌ها زیر درخت. تا گاو و ماهی قضیه بایستند. چهارتا ویژگی خدا بار می‌کند بر هیچی، بر چیز انجام نشده، فقط روی اقتدار بار می‌کند! آیاتش را در سوره فتح نگاه کنید. می‌گوید ۴ تا ویژگی بار می‌کنم روی اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده. فقط گندگی کردید که این اتفاقات مال این است که طرف دارد اقتدار خودش را حفظ می‌کند به بطن مکه، وسط دل دشمن. وسط دل دشمن دارد موقعیت خودش را حفظ می‌کند.

سوره مبارکه هود را بیاورید. صفحه ۲۲۶ آیه ۴۲. اینکه می‌گویم موقعیت وسط لحاف حذف می‌شود اینجاست. چون اصلاً تمحیص نمی‌گذارد این اتفاق بیفتد، باید یک خالص سازی به شدت زیاد انجام شود. عزیزان به گیرنده‌ها دست نزنید، الان ما در پروسه خالص سازی هستیم، خالص سازی شدید. دارد «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ» که در یک موج‌های کوه آسا، در حقیقت این کشتی حرکت می‌کرد، حالا دریابانی بزرگترین ناوها را روی موج‌های ۱۰ ۱۲ متری دیگر اجازه نمی‌دهد. هیچ دریابانی در هیچ جای دنیا اجازه نمی‌دهد. مثلاً موج هفت هشت متری دیدید یعنی چه و چه اتفاقی می‌افتد؟ این‌ها اجازه نمی‌دهند، این روی موج‌های کوه آسا می‌رفت و می‌آمد، «وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ» رفته بود وسط لحاف، می‌دانید که علامه طباطبایی این جا هم این نکته را دارند که از کافرین نبود، مع الکافرین بود. و اتفاقاً جریانی که حضرت نوح بعد از غرق شروع می‌کند این سؤال را می‌کند به خاطر اینکه کفار نبود، وسط لحاف بود فقط. برای همین این سوال را می‌کند که این چه شد؟ این داستانی که گفتی «أَهْلَكَ» فلان، برای همین است که راجع به زنش اصلاً سوال نمی‌کند. البته زن سوال پرسیدن هم ندارد. غرق شد، شد. ولی راجع به زنش اصلاً سوال نمی‌کند. آن مشخص بود. آن طرف بود و خدا هم به عنوان ضرب المثل کفر در سوره تحریم می‌آورد دیگر که، (این را من نگفتم آقای کربلایی گفت) این را دارد که «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتٌ نُوحٍ وَامْرَأَتٌ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا» این خیانت با خیانت به اصطلاح ما فرق دارد. این خیانت در اهداف نبی است وگرنه «ما زنت امرأة نبی قط» یعنی هیچ زن پیغمبری آن کار زشت را نکرده است. ولی اصلاً موضوع زنش را نمی‌پرسد، با اینکه دارد «اِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» آن «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» را که نوح می‌دانست زنش است، از آن «أَهْلَكَ» که زنش است، بچه‌اش چه شد این وسط؟ بچه‌اش وسط لحاف بود، «فِي مَعْزِلٍ» بود. نه این‌ور بود نه آن‌ور بود. که گفت امروز دیگر روز وسط لحاف نیست. گفت «سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ» که امروز روز این کار نیست.

این نکته بسیار مهمی است. وقتی که تمحیص می‌خواهد انجام شود به لحاظ جهانی، روایت دارد و این بحث خیلی مهم است، که یک موقع هست قرار نیست یک خالص سازی جهانی انجام شود. خب شما منافقین دارید، مومنین دارید، همه این‌ها را با همدیگر دارید. اتفاقاً وجود دشمنان بسیار خوب است برای اینکه نفاق‌های پنهان در وجود شخص حل شود. دقت کنید یک لحظه، این حرف خیلی مهم است به جهت مبانی. آقا من یک مرض‌های قلبی دارم. اگر ایمان دارم به این معنی نیست که تا گاو و ماهی قضیه من ایمان دارم. اینجوری نیست. خیلی از ما، شاید همه ما، حالا من نه ولی شما، دچار یک امراض قلبی هستیم. اینجوری نیست که مثلاً پای انقلاب ایستاده‌ایم فقط به خاطر دعوت جهانی، به خاطر آخرالزمان، گاهی اوقات در آن پول هم گیرمان می‌آید، محفل هم می‌رویم، دیده هم می‌شویم، برای سلامتی علمای اسلام صلوات هم می‌فرستند. برای این آمده‌ایم طلبه شده‌ایم لااقل این‌ها هم داخلش هست. وجود دشمن خیلی خوب است برای این حالت. وجود دشمن‌های غدار خیلی خوب است، به خاطر اینکه من تعیین تکلیف می‌کنم خودم را این‌ور ننگه می‌دارم. این روایت دارد که حالا بهتان می‌گویم. وقتی این‌ور ننگه می‌دارم کم کم پاک می‌شوم، پاکیزه می‌شوم، امکان پاکیزه شدن در من وجود دارد. از آن طرف هم ممکن است نه، یک مقدار نفاق هم بیشتر روشن بشود ولی آرام نفاقم روشن بشود، آرام آرام منافق بشوم. چرا؟ چون من این طرف یک شرایطی دارم که نمی‌خواهم بروم در آن شرایط، لذا می‌ایستم در مسیر انقلاب. در مسیر انقلاب ایستاده‌ام، خیلی وقت‌ها همینجوری خدا از من قبول می‌کند. الان شما شریعت را ننگه دارید به هر دلیلی، رشد سلوکی می‌کنید، مثلاً شما نامحرم را نگاه نکنید به هر دلیلی، عرق نخورید به هر دلیلی، نماز بخوانید به هر دلیلی، اصلاً می‌خواهید رزقتان زیاد شود، اصلاً می‌خواهید رزق مالیتان زیاد شود، می‌خواهید زن گیر بیاورید می‌روید دعا می‌کنید، اصلاً این کارها را بکنید به هر

دلیلی. لزومی ندارد دلایل خیلی عمیق باشد. این خودش حفظ می‌کند. یعنی خود قالب شریعت وقتی حفظ می‌شود یک سری محتوا حفظ می‌کند در خودش. این خیلی خوب است، یعنی وجود یک سری دشمنان من را در انقلاب حفظ می‌کند.

حالا در انقلاب حفظ کرد برای چه؟ برای چه به انقلاب کمک کردند؟ برای اینکه فرض بفرمایید می‌خواستم دیده شوم. همینش هم اینجوری نیست که خدا قبول نکند. می‌گویند این برای انقلاب کار کرد. بعدش هم بعداً ۴۰ نفر آدم پیدا می‌شوند بگویند آقای قاسمیان خوب بود دیگر، خدا هم می‌گوید: بندگان من به عزتی و جلالی نمی‌دانید چه آدم بدی بود، منتها چون شما قبول کردید من هم قبول می‌کنم. ۴۰ نفر آدم هم پیدا می‌شود دیگر. ولی دقت کنید این نکته‌اش مهم است، وقتی که شما طرف مقابل ندارید، کوچکترین بیماری درونی به شدت خودش را می‌زند بیرون. یعنی طرف کوچکترین بیماری‌ای را نگه دارد، مثل این‌هایی که در ارتفاعات بالا، می‌گویند مثلاً فضانورد ها و این‌ها باید آزمایش‌های زیاد بدهند، چون کوچکترین بیماری آن‌جا خودش را نشان می‌دهد، و چون مقابل ندارد به سرعت انتشار پیدا می‌کند. چون مقابل ندارد که به در و دیوار بخورد، همینجوری منتشر می‌شود. این‌جا به یک پروسه خالص‌سازی جدی احتیاج هست، باید این اتفاق بیفتد. این در زمان نوح اتفاق افتاد، در زمان حضرت مهدی هم همین اتفاق می‌افتد. برای همین گفتند می‌شود محض الکفر یا محض الایمان. موقعیت وسط لحاف تمام. موقعیتی به نام نفاق تمام. یا می‌آیی این‌طور می‌ایستی، یا می‌روی آن طرف می‌ایستی. دیگر ما «فِي مَغْزِلٍ» نداریم «مَغْزِلٍ» بایستی غرق می‌شوی، یا باید بیایی این طرف بایستی یا باید بروی آن طرف بایستی.

لذا شما هرچقدر به جریان آخرالزمان نزدیک می‌شوید، مدام باید خالص شود و مدام ریزش پیدا می‌کند. خدا هم این مقداری که برای ما ریزش مهم است، برای خدا مهم نیست. این وفاق‌ها را هم خدا همچنین اینجوری‌اش را که خلاصه یک سری اسب تیزتک را ببندیم به یک سری قاطر نرو، بعد بگوییم حالا این‌ها شد یک وحدت نمی‌دانم فلان. مثلاً امیرالمؤمنین می‌گویند من را به آن‌ها بستند ۲۵:۱۵ من عقاب را بستند به یک سری کلاغ. بعدش من باید با آن‌ها بروم بالا بیایم پایین، آن‌ها می‌روند بالا من هم باید بروم بالا، بیایند پایین من هم باید بیایم پایین. اینجوری که نمی‌شود، اینکه اسمش وحدت نیست، وحدت و وفاق برای خودش یک قالب قرآنی دارد. وفاق قطعاً چیز درستی است، منتها قالب دارد. هرچیزی که اسمش وفاق نیست، هرکاری که اسمش وفاق نیست، وحدت نیست که.

آن موقع است که شما می‌بینید در جریان نوح، این را یادتان هست روایتش را قبلاً خوانده‌ام. صرفاً چون شرایط اخیری هست مجدد می‌خوانم، جلد ۱۱ صفحه ۳۳۰ بحار، که وقتی مومنینی بالاخره بعد از ۹۵۰ سال دعوت حضرت نوح، ۹۵۰ سال کم نیست واقعاً. یک عدد قابل توجه‌ای است برای دعوت. تعداد قابل توجهی هم می‌دانید که «أَمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» نبوده، «أَمَنَ مَعَهُ إِلَّا كَثِيرٌ» بوده! بعد یک نکته‌ای اتفاق می‌افتد چون این‌ها نکته آخرالزمانی است. جبرئیل ۷ تا دانه می‌آورد، می‌گوید این ۷ تا دانه را بکار، اولی‌اش را که کاشتی و درآمد، ماجرای غرق صورت می‌گیرد. اولی‌اش را می‌کارد و درمی‌آید و درخت و میوه و فلان و این‌ها. می‌آید می‌گوید پس غرق چه شد؟ ماجرای این کشتی که ساختی و نمی‌دانم این چیزها. خداوکیلی ببینید چقدر حادثه سخت می‌شود. یک کشتی را مجبورند وسط بیابان بسازند. این‌ها خودش امتحان‌های شدید است. این کشتی نه بغل دریا، نه یک جای فلان، کشتی وسط بیابان! «كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ» شما بودید مسخره نمی‌کردید؟ خب ببینید امتحان مدلس عوض می‌شود. کلاً مدل امتحانات عوض می‌شود. خلاصه گفتند پس این ماجرای که شما گفتی بابتش کشتی ساختی و این‌ها چه شد؟ گفت نه حالا بعداً. همان‌جا دارد «ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» ریزش، ۳۰۰ نفر ریزش کردند، دانه بعدی، ریزش بعدی، دانه بعدی، ریزش بعدی. چرا؟ توضیحش همین توضیحی که من دادم در روایات آمده. به خاطر اینکه نباید یک سری آدم وسط مومنین بمانند. کسی که کوچکترین ناخالصی داشته باشد نباید وسط مومنین بماند.

همینجوری خدا ریخت، ریخت، ریخت، ریخت تا به «نیف و سبعین» رسید. رسید به هفتاد و چند نفر آدم که این‌ها دنبال نوح بودند، فقط دنبال نوح. اصلاً دیگر نه کاری به وعده داشتند، نه کاری به وعید داشتند، به هیچی کار نداشتند. دنبال پیغمبری به نام نوح بودند. دعوت را و ادعا را باور داشتند ولی اینجوری بودند دیگر. حالشان یک حال ایمانی جدی بود. این آدم‌ها بودند که آخرش غرق نشدند. وگرنه بقیه غرق شدند. آن‌هایی هم که وسط لحاف بودند غرق شدند، آن‌هایی هم

که مومنین دوره نوح بودند ریزش کردند و غرق شدند. ما الان در زمان پیغمبر نیستیم ها. اگر در زمان آخرزمان باشیم که این احتمال بالاست که این اتفاق اینجوری دارد رقم می خورد و سرعت حوادث و این ها، اینجاست که «حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح/ور نه طوفان حوادث ببرد بُنیادت» باید معلوم کنیم که «ای دل آر سیل فنا بنیاد هستی برگند/چون تو را نوح است کشتیبان، ز طوفان غم مخور» دیده می شود بعضی هایی که دارند یواش یواش می بُرند، حتی از سر حتی ایمانشان، از سر انقلابی گری شان، رفته رفته دارند می گویند این چه وضعی است؟ این چه تصمیماتی است؟ این تصمیمات را کی می گیرد؟ این می گیرد یا آن می گیرد؟ چرا او آن تصمیمات را نمی گیرد... شیطان هم دنبال این است که شما از آن محور جدا شوید. جدا شوید تمام است.

حواسمان را جمع کنیم به این نکته که حرفی بزنیم، داد بزنیم، آیه بخوانیم، اعتراض کنیم، ولی این کشتی بانی نوح را از دست ندهیم. چون دیگر چیزی باقی نمی ماند. بعضی ها به هر اسمی دارند رفته رفته می روند جزو ریزش ها. شما از اینجا پیاده می شوی، کشتی دیگری نیست که شما را سوار کند. اگر کسی از کشتی آقا پیاده شود کشتی دیگری وجود ندارد که شما بخواهید در آن کشتی بنشینید، و این در شرایط خاص آخرالزمانی اینقدر باید کند بچرخد تا برسد به مومنین خیلی ناب محض الایمان که آن طرفش می شود محض الکفر، که این ها دیگر دعوای جدی آخرالزمان را نکنند. به این جنبه جریان نوح و مسئله پیغمبر آخرالزمانی به نام نوح، با هدف جهانی که در روایت کافی تصریح شده است. نمی دانم روایتش را دیدید یا نه؟ روایتش در جلد ۲ صفحه ۸ ذیل آیه ۱۷۲ اعراف دارد که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» قَالُوا بَلَى «که این ها نشان می دهد چه مقدار پیمان از ما گرفته اند. آن آیه ۱۷۲ و ۱۷۳ اعراف را حتما ببینید که مدام نگویید من در شرایط بدی بودم، آباءم بد بودند، در شرایط بدی بودم، بد شدم. معارف به من نرسید، بد شدم. قبول نیست. این جوری که ما مستضعف فکری قبول داریم، قرآن قبول ندارد. این یک بحث مفصلی است، ما بسیاری از تحلیل هایمان را بر اساس مستضعف فکری می کنیم. می گوئیم که فلانی مستضعف است، با این تحلیل می کنیم. قرآن اینجوری تحلیل نمی کند. اصلاً استضعاف فکری را قبول ندارد تقریباً. به خاطر اینکه می گوید من یک پیغمبر ۲۴ ساعت، توپ گذاشتم دارد حرف می زند، خب تو دهنش را گل گرفتی! وگرنه اینجوری نیست که معارف به تو نمی رسد، معارف هم فقط اجمالاً توحید، این ها نیست! آن چیزی که من در تو گذاشتم. طرف می گوید «قالوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ» سوره نساء هست، می گوید «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا» زمین خدا، یک جای دیگرش. تو که با این ندای فطری می فهمیدی که این به درد آن نمی خورد، می رفتی یک جای دیگر زمین! اصلاً قبول نمی کند. می گوید «قَالَتْ أَخْرَاهُمُ الْأُولَاهُمْ رَبَّنَا» او هم می گوید «لِكُلِّ ضِعْفٌ» می گوید این ها مرا گول زدند، می گوید خودت گول خوردی که نباید می خوردی! ببینید من نمی گویم ما مستضعف فکری نداریم، اما هر چیزی بحثش اندازه دارد. اگر از اندازه خودش خارج شود در حقیقت تحلیل ها را اشتباه می کند.

بله آنجا دارد «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» اگر یک سری آدم خیلی یک اِلَای است. وگرنه اصلش برای این که تخصیص اکثر نشود که گفتند از فیلم پورن بدتر است. گفتند خیلی مستهجن است. این در حقیقت یک قاعده کلی، یک استثنا اِلَای هم وجود دارد این وسط. این ها مهم است. اصل چیست؟ دیدید ما در فقه و اصول تأسیس اصل می کنیم؟ ببینید اصل برای شیطان گمراهی است «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» اصل برای خدا هدایت است «لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا الَّذِينَ» یعنی اصل این است که شیطان تسلط ندارد، مگر اینکه روی کول خودت سوار کنی. لذا اصل هدایت است، اصل اضلال نیست، تأسیس اصل برای شیطان اضلال است. این تأسیس اصل ها مهم است. انقدر که ما بار گذاشتیم در کلام، روی بحث مستضعفین، این اصلاً قرآنی نیست. شما نگاه کنید سوره اعراف، سوره ابراهیم، چند تا آیه شلاق دارد در این بحث که خیلی واضح است. اصلاً ما انقدر بحث مستضعف فکری نداریم. یک پیغمبر ۲۴ ساعته گذاشتم در تو که دارد با تو حرف می زند. چرا می گویی کسی من را هدایت نکرد؟ چجوری باید هدایت می کردند؟ ذیل آن که این را گره می زنند تا انقلاب حضرت مهدی، تا انقلاب جهانی، یعنی این عهد را هم ما گرفتیم. این میثاق را هم ما گرفتیم. جریان میثاق را نگاه کنید در آیات قرآن که این میثاق ها، میثاق های فطری است، کسی نرفته یک جا عهد محضری بگیرد، یعنی فطرت این را داخلش دارد، خدا در آن کار گذاشته. مثل اینکه کسی از من عهد نگرفته که من سنگ نخورم، عهد محضری

نگرفته، ولی قالب بدنم، سنگ در مزاج من هضم نمی‌شود. نمی‌توانم سنگ بخورم، بالاخره من یک معده‌ای دارم، یک دهانی دارم، یک دندان‌هایی دارم، این دندان‌ها یک عهد الهی است، برای اینکه یک چیزهایی را می‌تواند بخورد یک چیزهایی را نمی‌تواند بخورد، خود این دندان این شکلی است. شکل و شمایل خود من، اعضا و جوارح من یک چیزهایی را می‌خواهد و می‌پسندد، یک چیزهایی را هم نمی‌پسندد، این‌ها عهدهای الهی است که از انسان گرفته‌اند، این‌جا هست که بحث حضرت مهدی را پیش می‌آورند و بعد می‌گویند که حضرت آدم انکار نکرد ولی نتوانست بار بزند.

«و لم یجحد آدم و لم یقرّ فثبتت العزیمه لهؤلاء الخمسة» این عزم ماند برای این پنج نفر که «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَرْصِ مِنَ الرُّسُلِ» می‌خواهی عزم کنی، نه اینکه یک آدم با عزم! نه، در این نقشه، وگرنه ما در دنیا آدم با عزم زیاد داریم. نه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَرْصِ مِنَ الرُّسُلِ» یعنی در این نقشه باش، البته این نقشه هم سنگین است. صبر می‌خواهد، در این نقشه حرکت کن. «فثبتت العزیمه لهؤلاء الخمسة في المهديّ» یعنی با این تصویر، کافی جلد ۲ صفحه ۸. بعدش می‌گوید «و لم یکن لآدم عزم على الإقرار به و هو قوله تعالى وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» یادش رفت. آدم می‌تواند عهدهایش را یادش برود. آدم یادش رفت بالاخره رفت دنبال کیف الله بازی خودش و عبادت و مواعظ و از این کارها. منبر می‌رفت پاکت می‌گرفت، پاکت نمی‌گرفت احتمالاً، چون یک مخاطب بیشتر نداشت، حضرت حوا. دیگر در این وضعیت بود.

انشاءالله خدا ما را از سربازان واقعی آخرالزمانی بکند و یکی از ادعیه، که خودمان برای خودمان، حضرت برای ما این دعا را می‌کنند که جزو ریزش‌های بایسته آخرالزمان نباشیم. یعنی هرچقدر می‌تواند در این راه به ما کمک کند، چون ما خودمان «لَسْتُ أَتَّكِلُ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا» فضلش ما را یک جوری خالص کند که ما زودتر این حوادثی که «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا» باید تداول شود تا اینکه تحلیل خدا را در احد نگاه کنید. ایی که احد شکست نبود. این اتفاق افتاد، تا من نیروهایم را بگیرم و آن نیروهایی را بگیرم که آن موقع حتی لت و پار در «حمراء الأسد» این‌ها وارد میدان‌ها می‌شوند. خدا انشاءالله ما را لت و پار بگرداند، لت و پار برای حضرت، که هزینه داده زخم و زیل اینجوری که پس فردا خواستند جدا کنند مثل پیغمبر که گفتند زخمی‌ها و لت و پارها بیایند این‌ور، بقیه که لت و پار نیستند بروند آن‌ور. آقا شما ن جنگ، لت و پارها بکنند! ما به یک سری انسان لت و پار احتیاج داریم. هزینه داده لت و پار، که هزینه داده‌اند، جنگ کرده‌اند، در اول الزمان، آخرالزمان «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» جنگ خاصیت بودن در این دنیاست و در جبهه حق است. خدا انشاءالله یک جوری، خودش می‌داند حالا هرچقدری که واقعاً هرچقدر می‌گذرد من حس می‌کنم دیگر عالم را نمی‌شود جمعش کرد. یعنی آن‌روپی‌اش یک‌جوری شده که دیگر نمی‌شود جمع کرد. یعنی اینجوری نیست که حالا یک چیز جهانی می‌آید و الان همه چیز را می‌گذارد سر جایش و مثلاً این‌ها، می‌گوید خیلی خب الان دیگر باز دوباره، نه. الان دیگر زمان باز دوباره نیست. خدا ما را از این وسط لحاف نجات بدهد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.